

یافته‌های جدید فلاسفه علم، مفاهیم اثباتی در خصوص شمول شرایط شناخت، خنثی بودن مشاهده و استقلال داده‌ها از تفاسیر نظری، همچنین تمایز میان علوم طبیعی و اجتماعی را مورد پرسش و چالش جدی قرار داده است. در مقابل رهیافت اثباتی، داده‌ها، نظریه‌ها و انتظام‌های مختلف همچون علم اخلاق به‌عنوان بخشی از زمینه‌های گسترده اجتماعی و تاریخی بسط یافته‌اند. این تأثیر چشم‌گیر به کمک رهیافت‌های مختلف، از جمله رهیافت‌های مشارکتی، پسانوآبوری و نو عمل‌باوری شکل گرفته است. تحولات مذکور در حوزه اندیشه، علوم اجتماعی و برنامه‌ریزی را به موقعیت پسااثبات‌باوری سوق داد و زمینه‌های اخلاقی برنامه‌ریزی را پررنگ‌تر نموده و این تأثیر در زمینه کاربست برنامه‌ریزی نیز قابل ردیابی است. هدف از این مقاله بیان ویژگی‌های نظریه برنامه‌ریزی در چارچوب پسااثبات‌باوری و تبیین زمینه‌های ورود اخلاق به عرصه برنامه‌ریزی به مفهوم کلی و چگونگی اثرگذاری آن بر فرآیند برنامه‌ریزی است. دستاورد مقاله ارائه روند کار نوین در فرآیند برنامه‌ریزی مبتنی بر توجه به زمینه‌های نوین اخلاقی است که آن را از فرآیندهای پیشین که رها از ارزش محسوب می‌شدند، متمایز می‌کند. همچنین به‌منظور انضمامی کردن ادعای مقاله، رهیافت غالب برنامه‌ریزی پنج‌ساله توسعه در کشور به‌عنوان یکی از اسناد برنامه‌ریزی میان‌مدت مورد مذاقه قرار گرفته است؛ به‌طوری که رها از ارزش بودن این برنامه‌ها نیز قابل ردیابی بوده و نیاز ضروری به بازنگری این منظر را آشکار می‌سازد.

■ واژگان کلیدی:

اثبات‌باوری، پسااثبات‌باوری، اخلاق، برنامه‌ریزی پسااثبات‌باورانه، برنامه‌های توسعه

تبیین زمینه‌های اخلاقی برنامه‌ریزی در چارچوب نظریه پسااثبات‌باوری

مورد پژوهی: برنامه‌های توسعه پنج‌ساله

بهزاد ملک‌پور اصل (نویسنده مسئول)

استادیار دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی
behzad.malekpourasl@gmail.com

علی اصغر قائمی‌نیا

دکترای اقتصاد اسلامی دانشگاه تهران
a_ghaeminiya@yahoo.com

۱. مقدمه

در سال‌های اخیر تسلطِ پسااثبات‌باوری^۱ بر نظریه برنامه‌ریزی^۲، به‌درستی، بستر سیاسی، اجتماعی و اخلاقی این نظریه‌ها را پُررنگ کرده است. این تأثیر به میانجی‌رهیافت‌های مختلف، از جمله رهیافت‌های مشارکتی^۳، پسانوباور^۴ و نو عمل‌باوری^۵ چشم‌گیر بوده است. در این‌راستا برنامه‌ریزی را دارای تاریخچه‌ای از عمل و تفکر مرتبط با دو مکتب فکری نوبآوری^۶ و اثبات‌باوری^۷ دانسته‌اند. (آلماندینگر^۸، ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲) در حقیقت دهه ۱۹۶۰ میلادی اوج خوش‌بینی روش‌شناسی‌های نوباور بود که نشانه‌های آن را می‌توان در برنامه‌ریزی جامع عقلانی^۹ و گسترش فنون و مدل‌های کمی^{۱۰} برنامه‌ریزی مشاهده نمود که در آن موضوع اخلاقی برنامه‌ریزی جایگاه روشنی نداشت. منظر نظریه برنامه‌ریزی از اواخر سده بیستم و در آغاز سده بیست‌ویکم میلادی آمیزه‌ای از دورنماهای نظری تحت تسلط پسااثبات‌باوری متأثر از هابرماس^{۱۱} است که تأثیر زیادی بر نظریه‌پردازی برنامه‌ریزی گذاشته و موضوع اخلاق را در مرکز توجه صاحب‌نظران برنامه‌ریزی قرار داده است. (فالودی^{۱۲}، ۱۹۸۷؛ فلدمن^{۱۳}، ۱۹۹۶؛ فاینشتاین^{۱۴}، ۲۰۰۰ و آلماندینگر، ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲) پسااثبات‌باوری از این منظر، بخشی از دگرگونی بزرگ‌تری در فهم و حساسیت‌ها در نظریه اجتماعی و فلسفه علم بوده است که از چند جهت‌گیری متفاوت سرچشمه گرفته است. یکی از مهم‌ترین جهت‌گیری‌های یادشده چالش‌هایی بود که از سوی فیلسوفان علوم طبیعی مانند کوهن^{۱۵}، پسانوباوران و پساساختارباورانی مانند فوکو^{۱۶} و نظریه‌پردازان انتقادی مانند هابرماس و آدورنو^{۱۷} مطرح شد. این تغییرات دربردارنده انتقادی بر منطق

۱۰۶

1. Post-Positivism
2. Theory of Planning
3. Participatory Approach
4. Post-Modernity
5. Neo-Pragmatism
6. Modernity
7. Positivism
8. Almandinger
9. Rational Comprehensive Planning
10. Quantitative Models
11. Habermass
12. Faludi
13. Feldman
14. Fainstein
15. Cohen
16. Foucault
17. Adorno

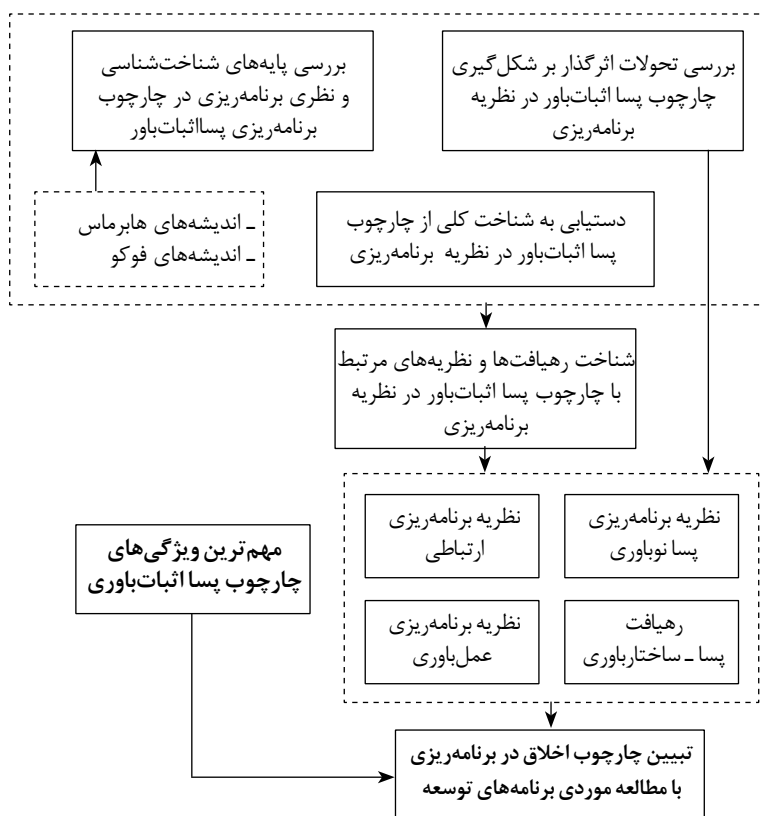
اثبات‌باوری پی‌جویی و کشف مجموعه‌ای از قواعد روش‌شناختی^۱ یا اشکال استنتاجی عام و یکسان در ارتباط با علوم طبیعی و اجتماعی بود. با توجه به این تغییرات، پسااثبات‌باوری در برنامه‌ریزی مسیرهای مختلفی را پیموده است. یک مسیر با تردید در مورد پندارهای نوباور^۲ و در برابر پرسش نهادن شناخت‌شناسی اثبات‌باور توسط جنبش پسانوبآوری، قابل پیگیری است. مقصود اصلی پسانوبآوری، عقلانی و اخلاقی کردن جنبش نوباور بوده است. (آلماندینگر و تئودور - جونز^۳، ۲۰۰۲ و گاندر^۴، ۲۰۰۶) مخالفان نوبآوری، نقش سوءاستفاده از قدرت در کاربست برنامه‌ریزی و بی‌توجهی به موضوع اخلاق و به بیانی دیگر جنبه‌های منفی برنامه‌ریزی نوباور را آشکار نمودند. مسیر دوم برنامه‌ریزی پسااثبات‌باور، با انتقاد از تمامیت ساختارباوری، عنوان پاساخترباوری و مسیر سوم، توجه دوباره به عمل‌باوری، عنوان نوع‌عمل‌باوری به خود گرفته است. که این مقاله با اختیار مسیر نخست در پی تاباندن نوری بر زمینه‌های مطرح شدن اخلاق در نظریه و کاربست^۵ برنامه‌ریزی است. یکی از برنامه‌های شاخص در کشور برنامه‌های توسعه است که به‌خصوص بعد از انقلاب اسلامی تاکنون مورد تأکید سیاست‌گذاران بوده است. این برنامه‌ها به‌صورت میان‌مدت پنج‌ساله توسط دولت تنظیم شده و به‌تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده و سپس به‌عنوان یکی از اسناد بالادستی مبنای فعالیت دولت و مجلس قرار می‌گیرد. تاکنون شش برنامه توسعه بعد از انقلاب به‌شکل قانون درآمده که به‌زعم نگارندگان مقاله به‌دلیل وجود اشتراکات فراوان با برنامه‌های تعدیل ساختاری می‌توان نقدی از منظر چارچوب اخلاقی پسااثبات‌باوری بدان داشت؛ چرا که برنامه‌های تعدیل ساختاری^۶ به‌لحاظ نظری بر چارچوب رویکرد اثبات‌باورانه نئوکلاسیک استوار است. (قائم‌نیا، ۱۳۹۵: ۳۳)

۲. هدف و روش کار

هدف از این مقاله از یک‌سو بیان ویژگی‌های نظریه برنامه‌ریزی در چارچوب پسااثبات‌باوری به‌عنوان یکی از چالش‌برانگیزترین نظریه‌های برنامه‌ریزی در دوران معاصر است که در چارچوب اندیشه‌های پسانوبآوری و پسااثبات‌باوری مطرح شده است و از سویی دیگر تبیین

1. Methodological Rules
2. Modern Ideas
3. Tewdwr-Jones
4. Gunder
5. Practice
6. Structural Adjustment Plans

زمینه‌های شکل‌گیری موضوع اخلاق در نظریه و کاربست برنامه‌ریزی^۱ و چگونگی اثرگذاری آن بر سیاست‌گذاری عمومی^۲ است. برای این منظور ابتدا سیر تحول اندیشه‌های مؤثر در نظریه‌پردازی برنامه‌ریزی و خاستگاه آنها چالش‌ها، انتقادات و کاستی‌های شناخت‌شناسی و نظریه‌های برنامه‌ریزی دوران نوباوری که ریشه‌های اندیشه‌های معاصر را تشکیل می‌دهند مورد بررسی قرار می‌گیرد. سپس مفاهیم و ویژگی‌های نظریه برنامه‌ریزی در چارچوب پسا اثبات‌باوری مطرح خواهد شد و در نهایت موضوع اخلاق در برنامه‌ریزی^۳ مورد بحث قرار خواهد گرفت. نمودار ۱ فرآیند انجام کار را نشان می‌دهد.



نمودار ۱: روش کار مقاله

1. Ethics in Planning Theory and Practice
2. Public Policy Making
3. Ethics in Planning

۳. چارچوب پسااثبات‌باوری در نظریه برنامه‌ریزی

۳.۱. زمینه‌های شکل‌گیری چارچوب پسااثبات‌باوری در نظریه برنامه‌ریزی

بن‌پاره^۱ «پسا» پیشوند برنامه‌ریزی و نظریه اجتماعی در دو دهه آخر سده بیستم و شاید هم بیشتر بوده است: پسانوباوری^۲، پساساختارباوری^۳ و پسااثبات‌باوری. علاوه بر این موضوع، نظریه برنامه‌ریزی به‌زعم برخی از افراد ذیل پسانوباوری یا مناقشه‌سازنده با آن یعنی برنامه‌ریزی ارتباطی^۴ بسط یافته است. (هیلی^۵، ۲۰۰۳: ۱۰۶) دورنماهای نظری تحت تسلط پسااثبات‌باوری تأثیر زیادی بر گونه‌بندی نظریه برنامه‌ریزی گذاشته است. تا آغاز دهه ۱۹۸۰ میلادی، گونه‌شناسی غالب نظریه برنامه‌ریزی از فالودی به‌دست می‌آمد که رویکرد خود را بر تمایز میان نظریه روندکاری و محتوایی^۶ بنا کرده بود. (آرچی‌بوگی^۷، ۲۰۰۸) انتقادهایی که از این موضع می‌شد تحت هدایت توماس^۸ (۱۹۸۲)، پاریس^۹ (۱۹۸۲) و رید^{۱۰} (۱۹۸۷) بود، کسانی که بر این باور بودند پیش‌فرض رویکرد فالودی این است که برنامه‌ریزی غیرسیاسی و فنی است. پیشرفت‌های متعاقبی که توسط فالودی (۱۹۸۷) و برای توجیه این انتقادات انجام شد، تنها می‌پذیرفتند که انواع متفاوتی از نظریه محتوایی وجود دارد، اما دغدغه راستین برنامه‌ریزی، نظریه روندکاری بوده است. به‌رغم این انتقادات، تمایز محتوایی روند کاری همچنان یک گونه‌شناسی شایع باقی ماند و نظریه برنامه‌ریزی با آن فهمیده می‌شد.

گونه‌شناسی دیگر نظریه برنامه‌ریزی را می‌توان گونه‌شناسی پسااثبات‌باوری نامید. این گونه‌شناسی در بردارنده انتقاد بر منطق اثبات‌باوری^{۱۱} است؛ یعنی «کشف مجموعه‌ای

1. Leitmotif
2. Post-Modernism
3. Post-Structuralism
4. Communicative Planning
5. Healey

۶. Procedural and Substantive Theory of Planning: نظریه‌های روندکاری برنامه‌ریزی بر شیوه‌های اجرایی نهادها و چگونگی انجام برنامه‌ها تأکید دارد. این نظریه مبتنی بر عقلانی شدن جامعه مدرن صنعتی سرمایه‌داری است و در پی جداسازی وسیله‌ها از اهداف می‌باشد. یکی از صاحب‌نظرانی که به‌صورت ریشه‌ای به مفهوم عقلانیت و اشکال متفاوت آن پرداخته، ماکس وبر است. در برابر این نظریه، نظریه‌های محتوایی برنامه‌ریزی قرار دارند که به تبیین و شناخت محیطی که برنامه‌ریزی در آن تحقق می‌یابد، می‌پردازند.

7. Archibugi
8. Thomas
9. Paris
10. Reade
11. Positivism Logic

از قواعد روش‌شناختی یا اشکال استنتاجی عام که در همه علوم یکی باشد: یعنی علوم طبیعی و اجتماعی». در این گونه‌شناسی با انگاشت‌هایی همچون از هم‌گیسختگی معنای برگزنده^۱، سوژه خلق شده به صورت گفتمانی، نقش تأثیرات فرهنگی بر نظم دادن به اجتماع و درک جدیدی از نقش زیانبار قدرت به مثابه شکلی از کنترل جامعه‌ای، مواجه هستیم. پسااثبات‌باوری تأکید می‌کند بر (آلماندینگر، ۲۰۰۱):

- ردِ فهم‌ها و روش‌شناسی‌های اثبات‌باورانه (از جمله طبیعت‌باوری)^۲

- اتخاذ معیارهای هنجاری^۳ برای تصمیم‌گیری بین نظریه‌های رقیب؛

- حضور همیشگی اختلاف در تبیین‌ها^۴ و نظریه‌ها؛ و

- فهمی از افراد به مثابه سوژه‌های خودتفسیرگر و خودمختار^۵

دریافت پسااثبات‌باوری، برنامه‌ریزان را در جهان پیچیده‌ای که هیچ «پاسخ قطعی» در آن وجود ندارد و فقط گزینه‌های نامتعیین و متنوع وجود دارد، رها می‌کند. تأکید در برنامه‌ریزی پسااثبات‌باوری، به جای متوسل شدن به شاهد عینی یا واقعیت، بر زبان و «ساختن معنا» از طریق زبان است. با اختیار کردن چشم‌اندازی پسااثبات‌باورانه در نظریه برنامه‌ریزی، نقش اخلاق در کاربست برنامه‌ریزی و توجه دوباره به عمل برنامه‌ریزی اهمیت یافت و به میانجی مکتب فکری پسانوباوری، عقلانی و اخلاقی کردن جنبش نوباوری را پیگیری کرد.

۳.۲. زمینه‌های مطرح شدن اخلاق در نظریه برنامه‌ریزی در چارچوب پسااثبات‌باوری
 پیروان دیدگاه اثبات‌باوری قائل به اصل استقرا^۶ می‌باشند. فرآیند تعمیم و استخراج نتایج کلی از مشاهده‌های متعدد جزئی استقرا نام دارد. ارسطو به پژوهش علمی^۷ به‌عنوان پیشروی از مشاهدات به اصول کلی و بازگشت به مشاهدات می‌نگریست. او معتقد بود که دانشمند می‌باید اصول تبیین‌کننده^۸ را از پدیدارهایی که باید تبیین شوند، استقرا کند و آنگاه قضایای مربوط به پدیدارها را از مقدماتی که شامل این اصول اند، به‌نحو قیاسی

1. Transcendental Meaning
2. Naturalism
3. Normative Criteria
4. Explanations
5. Self-Interpreting, Autonomous Subjects
6. Induction Principle
7. Scientific Research
8. Explanatory Principles

استنتاج نماید. می‌توان این مسیر دو سویه را روش استقرایی - قیاسی^۱ ارسطو نامید. ارسطو اعتقاد داشت که پژوهش علمی با آگاهی از اینکه حوادث معینی رخ می‌دهند و یا خاصه‌های معینی همراه هم موجودند، آغاز می‌گردد. اما تبیین علمی تنها هنگامی حاصل می‌شود که احکام مربوط به این حوادث یا خاصه‌ها، از اصول تبیین‌کننده استنتاج شده باشند. (لوسی^۲، ۱۹۹۳)

اثبات‌باوران^۳ با پیروی از این دیدگاه در پی تعمیم مشاهده‌های خود در چارچوب نظریه می‌باشند. (عبدی دانشپور، ۱۳۸۷) اما در نقد اثبات‌باوری به این نکته اشاره می‌شود که هیچ‌گونه تضمینی در مورد آنکه تصدیق^۴ یک نظریه علمی یا قانون در گذشته به معنای صادق بودن آن در آینده نیز هست، وجود ندارد. کارل پاپر^۵ برای پاسخگویی به این انتقاد نظریه ابطال‌پذیری را مطرح کرد. (پایا، ۱۳۹۵) بر طبق نظر پاپر روش صحیح علمی عبارت است از آنکه یک نظریه به‌نحو مستمر در معرض ابطال قرار داده شود. او متذکر شد همواره ممکن است میان یک نظریه و شواهد مبتنی بر مشاهده توافق برقرار کرد. اگر یک شاهد معین با نتایج حاصل از نظریه ناسازگار باشد، در آن صورت ممکن است تدابیر متعددی برای «نجات» نظریه اتخاذ شود. نظریه ممکن است بی‌درنگ طرد و ابطال شوند یا ممکن است با اضافه کردن فرضیه‌های کمکی یا تغییر «قواعد همخوانی^۶» به‌نحو مناسبی تفسیر شود. اما برخی صاحب‌نظران بر این باورند ابطال‌پذیری ربطی به نظریه‌های علوم انسانی ندارد و لازم نیست یک نظریه علوم انسانی ابطال‌پذیر باشد؛ یعنی به میانجی باطل شدنشان مانند نظریه در علوم تجربی به کنار گذاشته شود. اینز^۷ (۱۹۹۵) نظریه‌ها را به «نظریه‌های سخت» و «نظریه‌های نرم» تقسیم می‌کند که می‌گوید اگر هدف و کارکرد نظریه نرم یا نظریه‌های حوزه علوم انسانی به تحقق نپیوندند، لازم نیست کنار گذاشته شود، چیزی که در علوم تجربی عکس آن دیده می‌شود. اینر معتقد است نظریه‌های علوم انسانی می‌توانند همچنان در کنار یکدیگر باقی بمانند بدون اینکه نگران ابطال‌پذیری‌شان باشیم. ایزر تفاوت دیگری هم بین نظریه در حوزه علوم انسانی و

1. Inductive-Deductive Method

2. Losee

3. Positivists

4. Verification

5. Karl Popper

6. Correspondence Rules

7. Innes

علوم تجربی می‌بیند و می‌گوید کار نظریه‌های سخت (در حوزه علوم تجربی) پیش‌بینی است اما کار نظریه‌های علوم انسانی پیش‌بینی نیست، بلکه کار نظریه علوم انسانی تبیین و طراحی نقشه راه است. او بر این باور است در علوم انسانی اگر نظریه‌ای تحقق نیافت آن نظریه کنار گذاشته نمی‌شود، بلکه با تحلیل و بازخوانی آن می‌توان نظریه‌های جدیدتری ساخت که این نظریه‌های جدید خود ادامه راه نظریه‌های پیشین‌اند مانند نظریه مارکس یا فروید که در نیمه اول قرن بیستم نظریه‌های غالبی بودند و در ادامه توسط نظریه‌پردازانی بازخوانی شدند.

برخی از صاحب‌نظران برنامه‌ریزی (هیلیر^۱، ۲۰۰۳) با اشاره به برخی از انتقادات یادشده، این دیدگاه (اثبات‌باورانه یا ابطال‌پذیری) را برای نظریه‌پردازی در برنامه‌ریزی مناسب نمی‌دانند. آنها بر این باورند که علوم اجتماعی و به‌طور کلی علمی که با انسان و زندگی او سر و کار دارند نمی‌توانند بر مبنای گزاره‌های علمی یا نظری از نظر ارزشی خنثی^۲ باشد و نظریه مستقل از منافع، قدرت، هنجارها و اخلاق نمی‌تواند شکل بگیرد. از این‌رو زمینه‌های مطرح شدن اخلاق در برنامه‌ریزی با توجه به تغییر پارادایمی در نظریه برنامه‌ریزی امکان‌پذیر شد.

۴. چرایی مهم بودن اخلاق در چارچوب نظریه پسااثبات‌باور

اهمیت آنچه درباره گونه‌بندی نظریه و شرایط نظریه‌پردازی در برنامه‌ریزی گفته شد از تأثیر نظریه بر عمل برنامه‌ریزی ناشی می‌شود. (واتسون^۳، ۲۰۰۳ و او نیل^۴، ۲۰۰۰) با شناخت نظریه و آشنایی با دیدگاه‌های مرتبط با نظریه‌پردازی می‌توان چگونگی تأثیر شناخت‌شناسی‌های متفاوت بر نظریه و به‌دنبال آن تأثیر نظریه بر عمل برنامه‌ریزی را درک نمود. در برنامه‌ریزی، دانش و عمل در یک میان‌کنش دیالکتیکی^۵ با هم به‌سر می‌برند. مرکز توجه نظریه برنامه‌ریزی، ایجاد پیوند میان دانش و عمل است. از این‌رو نظریه به‌طور عام و نظریه برنامه‌ریزی به‌طور ویژه به یکی از مکاتب شناخت‌شناسی وابسته است. به‌عنوان نمونه در برنامه‌ریزی به مفهوم گونه نخست نظریه‌پردازی که بدان اشاره

1. Hillier

2. Value Free

3. Watson

4. O'Neill

5. Dialectical Interaction

شد به مکتب شناخت‌شناسی اثبات‌باوری^۱ وابسته است و گونه دوم تحت تأثیر مکتب شناخت‌شناسی واقع‌باوری^۲ است. در برنامه‌ریزی شهری به‌عنوان یک سطح جغرافیایی ویژه از برنامه‌ریزی در معنای عام، شناخت در جامعه شکل می‌گیرد و ریشه‌های آن در فعالیت‌های اجتماعی انسان قرار دارد و با اخلاق و هنجارهای جامعه سر و کار دارد. شناخت‌شناسی برنامه‌ریزی با پرسش‌هایی در مورد حقیقت و اعتبار سر و کار دارد و با ابزارهای گوناگون در پی دستیابی به پاسخ‌هایی در برابر پرسش‌های یادشده می‌باشد. بنابراین پیش‌شرط ضروری برای نظریه‌پردازی در برنامه‌ریزی توجه به شناخت‌شناسی و پیش‌فرض‌های زیرکار و نهفته در هر نظریه‌ای است و با کمک شناخت‌شناسی می‌توان به تشریح نظریه‌ها و رهیافت‌ها پرداخت.

در نظریه پسااثبات‌باور برنامه‌ریزی ضرورت پرداختن به موضوع اخلاق را می‌توان براساس نمودار زیر (شکل ۲) تبیین کرد که در ادامه به‌طور فشرده به اجزای آن اشاره می‌شود (آلماندینگر، ۲۰۰۲):

نخست؛ نظریه‌های چارچوب‌ساز^۳: نظریه‌های چارچوب‌ساز با به‌میان آوردن تنوعی از اشکال متفاوت نظریه و مطرح کردن انگاشت‌هایی همچون الگوواره و طرح‌واره، شبیه معرفت‌شناسی‌ها یا گفتمان‌ها هستند. آنها جهان‌بینی‌هایی هستند بسیار شبیه الگوواره کوهن که در ارتباط و سوگیری نسبت به موضوع‌های مختلف و انواع نظریه‌ها قرار دارند. لذا نوبآوری و پسانوبآوری را می‌توان نظریه‌های چارچوب‌ساز در نظر گرفت.

دوم؛ نظریه برونزاد^۴: برنامه‌ریزان همیشه نظریه‌های مختلفی را مطرح می‌کنند که به‌طور ویژه درگیر برنامه‌ریزی نیستند، اما با فضا، فرآیندهای سیاست‌گذاری یا حکمرانی^۵ ارتباط دارند. نظریه‌های دموکراسی، روان‌شناسی شناخت، روابط مرکزی - محلی^۶، ملی‌گرایی و انبوهی از دیگر ساخت‌های نظری «سطح میانی»، در این دسته جای می‌گیرند. سوم؛ نظریه اجتماعی: نظریه اجتماعی به‌طور کلی از جامعه‌شناسی، توسعه یافته و به یک مجموعه هر چند گسسته از تأملات و فهم‌ها از جامعه رسیده است. دو موضوع گسترده برای نظریه اجتماعی وجود دارد: رهیافت‌های ساختارباورانه «بالا به پایین» (مثلاً،

1. Positivist Epistemology
2. Realism Epistemology
3. Framing Theory
4. Exogenous Theory
5. Governance
6. Central-Local

ساختارباوری، کارکردباوری، مارکسیسم) که نیروهای ساختاریبخش موجود را بررسی می‌کند و فهم‌های تفسیری «پایین به بالا» تری که (مانند کنش متقابل نمادین^۱، قوم‌نگاری^۲، پدیدارشناسی) بر ماهیت تأملی افراد و توانایی انتخاب آنها تأکید می‌کند. در سال‌های اخیر موضوع سومی افزوده شده است که با نظریه‌پردازی درباره رابطه‌ای میان رهیافت‌های ساختاری و جزءنگر به دنبال غلبه بر دوگانگی این دو است؛ از جمله نظریه ساخت‌یابی گیدنز و نظریه انتقادی هابرماس. نظریه اجتماعی به‌شدت بر نظریه برنامه‌ریزی درون‌زاد (بومی) تأثیرگذار بوده است. در درون این نظریه‌ها و به‌منظور پاسخگویی به کارکردهای نظریه برنامه‌ریزی متأثر از نظریه اجتماعی، موضوع اخلاق و پرداختن به آن ضرورت یافته است. موضوع اخلاق در درون چارچوب‌های پسااثبات‌باوری بر مبنای تأثیرگذاری بر سویه کاربردی نظریه برنامه‌ریزی شکل گرفته است.

چهارم؛ فهم‌های فلسفی علم‌الاجتماعی^۳: این مورد به موضوعات گسترده‌ای مانند اثبات‌باوری، ابطال‌باوری، واقع‌باوری، آرمان‌باوری و غیره می‌پردازد. این فهم‌ها به طریقی در پیوند با پیش‌فرض‌های اجتماعی‌اند. مثالی از این مورد فهم رابطه ساختار و برنامه‌ریز در نظریه برنامه‌ریزی همکارانه، مشابه با رابطه میان ساختار و کارگزار در نظریه گیدنز است. پنجم؛ نظریه برنامه‌ریزی درون‌زاد^۴: بر مبنای موارد یادشده، گونه‌ای از نظریه‌پردازی بیرون می‌آید که به‌طور ویژه به برنامه‌ریزی می‌پردازد. اغلب کتاب‌های راجع به نظریه برنامه‌ریزی چشم‌اندازهای مختلفی را فهرست می‌کنند، به‌عنوان نمونه مفاهیم معمول مارکسیسم، نظریه‌های همکارانه، نوع‌عمل‌باوری، نو-لیبرال، مدافع‌های، سیستمی، عقلانی و جز آن. (هاروی^۵، ۱۹۹۷ و او نیل، ۲۰۰۰) اینها مکاتبی از نظریه برنامه‌ریزی هستند که به شیوه‌های مختلفی، چهار شکل دیگر نظریه را که در بالا مطرح شد ترکیب می‌کنند. نظریه برنامه‌ریزی درون‌زاد نمی‌تواند تنها به میانجی ترکیبی از دیگر انواع فهم نظری در چشم‌اندازی پساتجربی درک شود. زمینه دولتی، نهادی، زمانی و مکانی و دیگر تأثیرات مهم نیز نقش مهمی در صورت‌بندی نظریه درون‌زاد دارند. شکل زیر پنج صورت از نظریه و رابطه آنها را نشان می‌دهد.

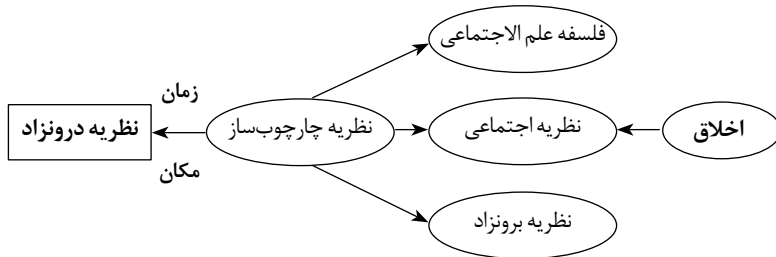
۱. Symbolic Interactionism: نوعی نگاه به رفتار اجتماعی که بر نقش ارتباط زبانی و فهم سوژکتیو آن تأکید می‌کند.

۲. Ethnomethodology: شاخه‌ای از جامعه‌شناسی که به فهم مشترک غیرمتخصصان از ساختار و سازمان جامعه می‌پردازد.

3. Social Science Philosophy

4. Indigenous Theory

5. Harvey



شکل ۲: گونه‌شناسی پسااثبات‌باوری برای نظریه برنامه‌ریزی و جایگاه اخلاق در آن (بر مبنای آلماندینگر، ۲۰۰۲: ۹۰)

۵. شناخت نظریه‌ها و رهیافت‌های مرتبط با چارچوب پسااثبات‌باوری در نظریه برنامه‌ریزی و جایگاه اخلاق در آنها

چشم‌انداز گسترده نظری پسااثبات‌باوری، علی‌رغم وجود دشواری‌هایی در زمینه عناوین، ترکیبی از برنامه‌ریزی پسانوباوری، نوع‌عمل‌باوری و ارتباطی است. آثار مربوط به برنامه‌ریزی پسانوباوری به دو دسته نقد کنش‌های موجود برنامه‌ریزی و آثاری تجویزی^۱ تقسیم می‌شوند. گرچه آثار مربوط به دسته نخست، شناخت معتبری را نسبت به کنش‌های برنامه‌ریزی فراهم می‌آورند، همزمان بخشی از نقد گسترده برنامه‌ریزی به‌مثابه اقدام و عملی نوباوری محسوب می‌شود. برنامه‌ریزی پسانوباوری در کل از اصول پسانوباوری تبعیت می‌کند: در واقع متون برنامه‌ریزی پسانوباوری می‌باید به‌شکلی آگاهانه متکی بر تصادف، پراکندگی، غیرخطی، ناجامعیت‌خواه، غیرمادی و شگرف یا حتی قدرت الزام‌آور باشند.

۵.۱. نظریه برنامه‌ریزی ارتباطی

چرخش ارتباطی^۲ در نظریه برنامه‌ریزی، انگاشتی برای شناسایی تغییر جهت و تأکید بر ارتباطات و تعامل در نظریه برنامه‌ریزی است. اساس این چرخش یا تغییر جهت، توجه مجدد به انگاشت‌های تعاملی^۳ در فعالیت برنامه‌ریزی است. چرخش ارتباطی «رهیافت‌های متنوع نظریه‌ای» را محفوظ نگاه داشته و خود را به شیوه‌های متفاوت عرضه می‌کند. هم‌اینک طیف گسترده‌ای از موضوعات متنوع وجود دارد که می‌توان به آنها به‌مثابه نظریه برنامه‌ریزی ارتباطی رجوع نمود. توجه به نظریه برنامه‌ریزی ارتباطی با وجود آنکه محافل دانشگاهی با تکوین این نظریه با حساسیت مضاعفی به روایت‌های متفاوتی از آن ذیل عنوان «نظریه برنامه‌ریزی ارتباطی» پرداخته‌اند، همچنان پدیده‌ای متأخر باقی می‌ماند. این

1. Prescriptive
2. Communicative Turn
3. Interaction Concepts

نکته در حال حاضر به شکل گسترده‌ای مورد اذعان قرار دارد که مجموعه آثاری که ذیل انگاشت عام «ارتباطی» قرار می‌گیرند، نه تنها براساس منبع الهام بلکه به لحاظ تأکیدات نیز متفاوت می‌باشند. ویژگی‌های محوری برنامه‌ریزی ارتباطی را می‌توان به صورت زیر بیان نمود (هوکس‌لی^۱، ۲۰۰۰: ۱۲):

- فهم ساختار اجتماعی شناخت و استفاده از خرد عملی و شناخت علمی

- شناسایی اشکال متفاوت در بسط و انتقال شناخت

- اذعان و تأیید اهمیت و جایگاه عنصر ذهنی در متن و بافت اجتماعی

- شناسایی و تمییز منافع متفاوت و تبعیت منافع از مناسبات قدرت

- گذار از چانه‌زنی رقابتی^۲ (متکی بر منافع) به هم‌رأیی مشارکتی^۳

منبع اساسی نظری که در بسط نظریه برنامه‌ریزی ارتباطی مورد استفاده قرار گرفت نظریه کنش ارتباطی است که توسط یورگن هابرماس^۴ (۱۹۸۴ و ۱۹۸۷) جامعه‌شناس فیلسوف آلمانی ارائه شد. مفسران عرصه گسترده علوم اجتماعی نظریه کنش ارتباطی هابرماس را اثری با اهمیت و در عین حال غیرقابل دسترس توصیف کرده‌اند. نظریه هابرماس در قلمرو نظری برنامه‌ریزی به منزله «اثری فلسفی و تجربیدی» نیز مورد داوری قرار گرفته است. استفاده مستقیم از نظریه کنش ارتباطی هابرماس نشان‌دهنده یکی از زنجیره‌ها در عطف توجه به اخلاق و نظریه اجتماعی به‌مثابه منبع الهام نظریه برنامه‌ریزی می‌باشد که اخلاق در این نظریه بر مبنای میزان کنش و تعامل افراد در درون فرآیند برنامه‌ریزی برای دستیابی به هم‌رأیی تعریف می‌شود.

۵.۲. نظریه نوع‌عمل‌باوری در برنامه‌ریزی

عمل‌باوری و نوع‌عمل‌باوری رویکرد شدیداً عملی در برنامه‌ریزی هستند (گاندر، ۲۰۱۰؛ هیلیر و گاندر، ۲۰۰۹ و سانیا^۵، ۲۰۰۲) عمل‌باوری بر کنش مستقیم در خصوص مسائل مشخص آنچه در یک موقعیت یا وضعیت مشخص بهترین عملکرد را داراست تأکید می‌ورزد. این امر سبب‌شده برخی، این دیدگاه را به محافظه‌کاری و ناتوانی از مشاهده نیروهای عمیق و تأثیرات ساختاری در جامعه متهم کنند. زمان و فضا اساس درک نظریه نوع‌عمل‌باوری است. عمل‌باوری بر ساختار برنامه‌ریزی بریتانیا در دهه ۱۹۸۰ تأثیرگذار بود

1. Huxley
2. Competitive Bargaining
3. Participatory Consensus
4. Habermas
5. Sanyal

و سعی می‌شد کارآمدی برنامه‌ها در نسبت با عملکرد و آنچه در عمل محقق شده است سنجیده شود. در واقع بین نظریه و روش برنامه‌ریزی، یکپارچگی وجود داشت. در ایالات متحده آمریکا انجام امور همواره فلسفه مسلط در پس مقررات کاربرد زمین^۱ بود. بنابراین، تعجب‌آور نیست که عمل‌باوری خود و تفسیرش به‌عنوان نظریه یا رویکرد در برنامه‌ریزی را برخاسته از آن سرزمین می‌داند. عمل‌باوری جنبش عمده فلسفی است که کم و بیش از ایالات متحده آمریکا نشئت گرفته و در همانجا باقی مانده است. عمل‌باوری، بازتاب دغدغه آمریکایی برای راه‌حل‌های عملی در چارچوب لیبرال دموکراسی است. عمل‌باوری اغلب نسبت به نظریه‌پردازی بزرگ و انتزاعی بی‌اعتناست.

بنابراین تجربه‌های عملی مهمی در حوزه عمل‌باوری اتفاق افتاد، با وجود این فلسفه پایه‌ای آن کم و بیش تغییر نیافته است. کاملاً آشکار است که عمل‌باوری به‌مثابه فلسفه عمل تنها به «انجام امور» موقوف نیست. از این منظر عمل‌باوری توازی نزدیک با رویکرد ارتباطی دارد. تفسیر گسترده‌ای از عمل‌باوری در برنامه‌ریزی به‌دنبال اخذ برخی از اندیشه‌های پسانوباور برآمده است. (سواینگدو^۲، ۲۰۰۷) ارتباط بین اخلاق و عمل‌باوری به سازوکار و فرآیند تحقق امور مرتبط است. در واقع با اضافه شدن موضوع اخلاق به عمل‌باوری در برنامه‌ریزی دیگر صرفاً موضوع مورد بحث، عملکرد برنامه‌ها و آنچه تحقق یافته نیست بلکه نحوه تحقق هم اهمیت دارد. به‌عنوان نمونه توجه به تفاوت‌ها و کثرت‌ها در فرایند برنامه‌ریزی به همان اندازه مهم است که خروجی برنامه و عملکرد آن.

۵.۳. نظریه پسانوبآوری در برنامه‌ریزی

نظریه اجتماعی پسانوباور روش‌های تازه‌ای را برای درک نقش برنامه‌ریزی در جامعه، در مقابل کنترل اجتماعی و قدرت تدارک دیده است. (آلماندینگر و تئودور - جونز، ۲۰۰۲) روش‌هایی که برنامه‌ریزی نوباور اختیار می‌کند در ظاهر دموکراتیک و مبتنی بر مشارکت مردمی در فرآیند تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی است، ولی قدرت نهفته در این شیوه‌های برنامه‌ریزی در پی تعریف مجدد واقعیت است. ایده فوق توسط حامیان برنامه‌ریزی پسانوباور تصویر شده است. ناهمگنی میان نهادهای مدرن مانند برنامه‌ریزی و ادوار گسسته و متکثر، امکان‌پذیری و مطلوبیت شهرها و جوامع چندقومیتی و چندنژادی را از میدان به درمی‌کند. برنامه‌ریزی معاصر ضددموکراسی، بی‌توجه به نژاد و جنسیت و به‌لحاظ فرهنگی همگن است. معماران، برنامه‌ریزان و مهندسان خود را همچون کارشناسانی می‌بینند که

1. Land-use Rules
2. Swyngedouw

قادرند قوانین توسعه را برای تولید دستورالعمل‌های اجتماعی مورد استفاده قرار دهند. غرور حرفه‌مندان برنامه‌ریز برخاسته از ایمان آنها به استفاده از نیروی بالقوه دانش فنی و باور متناظرشان به توان فرا رفتن از منافع سرمایه، نیروی کار و دولت و نیل به ارزیابی عینی از «منافع عمومی» است. برنامه‌ریزان پسانوباور دو اصل که با اخلاق برنامه‌ریزی در ارتباط است را بدین‌گونه بیان می‌کنند:

نخست؛ برنامه‌ریزی به عقلانی و اخلاقی‌تر کردن تصمیم‌سازی‌های عمومی/سیاسی می‌پردازد. دوم؛ برنامه‌ریزی در حوزه «منافع عمومی»^۱ عمل می‌کند و آموزش برنامه‌ریزان به آنها این امتیاز را می‌بخشد که بتوانند آن منافع را تشخیص دهند. برنامه‌ریزان تصویر عمومی از بی‌طرفی ارائه کرده و سیاست‌های برنامه‌ریزی مبتنی بر علوم اثباتی به‌لحاظ جنسیتی و نژادی خنثی هستند. (هابرت^۲، ۲۰۰۷: ۱۶)

۶. تبیین چگونگی تأثیرگذاری اخلاق بر فرآیند برنامه‌ریزی

برنامه‌ریزی به مفهوم کلی، در آغاز سده بیستم میلادی همچون پاسخی حرفه‌ای به نارضایتی از فرایندهای سیاسی و اقتصادی که خود را در ویژگی‌های کالبدی و انواع مشکلات اجتماعی - اقتصادی، فرهنگی و سیاسی شهرهای صنعتی کشورهای بیشتر توسعه‌یافته نمایان ساخته بود، شکل گرفت. (عبدی دانشپور، ۱۳۸۷) بنابراین ریشه سیاسی برنامه‌ریزی به اصلاحات اجتماعی اوایل سده بیستم میلادی باز می‌گردد. این ریشه‌گیری، برنامه‌ریزی را به‌صورت قدرت چهارم دولت‌ها که مروج منافع عمومی (در برابر منافع متضاد افراد و گروه‌ها) است تعریف می‌کند. تفکر پایه چنین تعاریفی باور به این است که به‌کارگیری آگاهانه تخصص حرفه‌ای، عقلانیت ابزاری و روش‌های علمی، بیش از نیروهای برنامه‌ریزی‌نشده بازار و رقابت‌های سیاسی قادر به ترویج رشد اقتصادی و توسعه سیاسی‌اند. (افشار و پزولی^۳، ۲۰۰۱) از دیدگاه منتقدان (گاندر، ۲۰۰۶ و گاندر و هیلیر، ۲۰۰۷)، برنامه‌ریزی دارای محدودیت‌ها و تنگناهایی است که بر کل سیستم برنامه‌ریزی اثرگذار بوده است. به این معنا که تشکیل یک سیستم برنامه‌ریزی به‌عنوان عنصری پیوندی خورده به دولت و بخش عمومی؛ نیازمند شرایط پایه، ابزارها و تدارکاتی است که در صورت فقدان آنها، عمل و کاربست برنامه‌ریزی واقعیت پیدا نمی‌کند و به تهیه برنامه‌هایی که حتی قادر به

1. Public Benefits
2. Hubert
3. Afshar & Pezzoli

برقراری ارتباط با روند موجود تحولات نیست، محدود می‌ماند.

تأثیر دیدگاه‌های مختلف چون جامعه‌شناسی و علم اخلاق بر برنامه‌ریزی، منجر به آشکار شدن کاستی‌های برنامه‌ریزی کالبدی و حرکت برنامه‌ریزی مرسوم از رهیافت جامع - ساده به رهیافت‌های جامع - عقلانی و سیستمی - چرخه‌ای و پذیرش تفکر برنامه‌ریزی فضایی به معنای توجه به جنبه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، سازمانی و مدیریتی در کنار جنبه‌های کالبدی پدیده مورد برنامه‌ریزی و برنامه‌ریزی راهبردی شد. کاستی‌های مشاهده‌شده در برنامه‌ریزی مرسوم را چه به‌وسیله منتقدان رهیافت‌های سنتی و چه ناظران بر رهیافت‌های تکامل یافته برنامه‌ریزی که زمینه‌های توجه به اخلاق را فراهم نمود می‌توان به‌صورت فشرده این‌گونه بیان کرد (فلوبیر^۱، ۲۰۰۴):

- درک برنامه‌ریزان از فرایند توسعه و تغییر جامعه از نظر سیاسی و قدرت، ساده‌انگارانه است (موضوعی که حکمت عملی و اخلاق در برنامه‌ریزی نیز بر آن تأکید دارد)؛
- راه‌حل‌های فنی موجود در برنامه‌ها، بازتاب دیدگاه‌های محافظه‌کارانه برنامه‌ریزان به پدیده مورد برنامه‌ریزی است؛

- کوشش برنامه‌ریزان در جهت ترویج منافع عمومی بیشتر در جهت برآوردن نیازهای نخبگان سیاسی و اقتصادی بوده است؛

- مفهوم اثباتی آزادی از ارزش و خنثی بودن برنامه‌ریزی و بی‌توجهی به علم اخلاق و به‌کارگیری فرایند عقلانی تشخیص و تعیین مشکلات، تعیین اهداف (زمینه‌های مطرح شدن عقلانیت ارزش‌محور)؛

- تحلیل، تعیین راه‌حل‌های گزینه، ارزش‌گذاری و اجرا که شکل‌دهنده مدل عقلانی برنامه‌ریزی است؛

- ناتوانی در تشخیص قیود اساسی تصمیم‌گیری در بخش‌های عمومی و خصوصی، ماهیت سیاسی کاربست برنامه‌ریزی و واقعیت‌های سازمانی، اجتماعی و روانی فعالیت برنامه‌ریزی (تمرکز بر واقعیت به‌عنوان موضوع محوری در حکمت عملی و اخلاق)

سازوکار برنامه‌ریزی به‌عنوان یک فعالیت اجتماعی به‌میزانی از عمل اجتماعی^۲ سنجیده و آگاهانه نیاز دارد. (فاینشتاین، ۲۰۰۰) تحلیل‌گران ریشه‌ای برنامه‌ریزی (فورستر^۳، ۲۰۱۳)، بر این باورند که اقدامات انجام‌شده در عرصه برنامه‌ریزی کمتر به موضوع‌هایی همچون هنجارها، ارزش‌ها، ماهیت، نقش و منطق شهر و منطقه پرداخته و در بیشتر موارد

1. Flyvbjerg

2. Social Action

3. Forester

گرایش غالب به سمت فعالیت‌های توصیفی و یا تجویزی‌رها از ارزش بوده است. در واقع برنامه‌ریزی در بستر تھی از واقعیت اجتماعی، کارآمدی بالقوه خود در زمینه جلوگیری از زیاده‌روی سازوکار بازار را از دست داده و به زمینه‌های اجتماعی و اخلاقی توجه چندانی نشان نمی‌دهد. حتی در مواردی برون‌داد فعالیت‌های برنامه‌ریزی، ابزار باوری فنی^۱ و فرآیند مشکل‌گشایی تنگ‌نظرانه بوده که پیامدهایی همچون افزایش میزان بیکاری و افت کارآمدی بازارهای رقابتی داخلی را در پی داشته است. نمونه بارز چنین فعالیت‌های برنامه‌ریزانه، سیاست‌های تعدیل ساختاری است که استیگلیتز (۱۳۸۷: ۱۶) در نقد این سیاست‌ها، این ادعا را مطرح می‌کند که برنامه‌های بانک جهانی برای کشورهای در حال توسعه به حل مشکلات موجود کمکی نمی‌کند ولی در خدمت منافع یا باورهای صاحبان قدرت است. بر پایه نظریه تحلیل‌گران ریشه‌ای و مبتنی بر چارچوب پسااثبات‌باوری، تضادهای موجود در نظام سرمایه‌داری و تضادهای شهری و منطقه‌ای در سطح جغرافیایی ویژه منجر شده است و عمل جمعی پاسخگو به موانع شکل‌گیری جامعه پایدار و بقای آن را ضروری می‌دانند و در این مسیر ارزش‌ها و هنجارهای ویژه هر جامعه را رهگشا می‌شمارند. اما برخلاف این تفکر، برنامه‌های توسعه به‌ویژه برنامه اول و دوم توسعه که مبتنی بر تفکر بازار آزاد تدوین شده‌اند، به‌وضوح و به تأیید تدوین‌کنندگان برنامه‌ریزی را خنثی و عاری از ارزش می‌دانند و تنها ابعاد فنی برنامه‌ریزی مدنظر آنها بوده است. برای مثال تدوین‌کنندگان برنامه اول و دوم توسعه خود را تکنوکرات نامیده‌اند. (احمدی امویی، ۱۳۸۵: ۲۰۴)

دیدگاه‌های محافظه‌کارانه برنامه‌ریزان در برنامه توسعه دوم به‌وضوح قابل رؤیت است؛ به‌خصوص آنجا که مواجهه مثبت با بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول جهت بهره‌گیری از وام‌های آنها به‌چشم می‌خورد و دولت وقت مجبور بود به‌خاطر قطع نشدن روند وام‌دهی بانک جهانی روابط خود را با آمریکا به‌شکلی تنظیم کند که هیچ تنش در این میان شکل نگیرد. (احمدی امویی، ۱۳۸۵: ۱۲۲)

روند تحولات توسعه محلی و منطقه‌ای ناشی از اجرای برنامه‌های توسعه در ایران، به‌لحاظ تجربی و روش‌شناختی، بر غلبه رهیافت اثبات‌باوری در قالب رویکردهای بالا به پایین و سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری متمرکز و بی‌توجه به بسترهای اجتماعی جامعه مورد برنامه‌ریزی دلالت دارد. در واقع علی‌رغم چندین دهه تجربه برنامه‌ریزی در سطوح

مختلف فضایی، رویکردهای غالب سنتی برنامه‌ریزی بدون توجه به ظرفیت‌های اجتماعی و رهیافت‌های نوین همچون رهیافت نهادی، توسعه مبتنی بر ابزارباوری فنی را در دستور کار خود قرار داده‌اند. نهادها، قیود انسان‌ساخته هستند که ساختار تعاملات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را شکل می‌بخشند و به بیان دیگر جهت ایجاد نظم و کاهش عدم قطعیت در روابط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، پیوسته قیود رسمی و غیررسمی، شکل می‌گیرد که ارزش‌های اخلاقی هم بخشی از این قیود محسوب می‌شود و سازوکار برنامه‌ریزی نیز می‌باید به این قیود توجه داشته باشد. (کانر و داووز^۱، ۲۰۰۴) قیود غیررسمی شامل فرامین، تابوها، سنت‌ها و عرف و شیوه‌های عمل‌اند، در حالی که قیود رسمی شامل قوانین، مقررات و حقوق مالکیت‌اند. (نورث، ۱۳۸۵)

بنابراین فرایند برنامه‌ریزی می‌باید زمینه‌مند شود و تکرارپذیر نبوده و نمی‌توان به شکل خطی نسخه‌های همه‌جایی برنامه‌ریزی موجود در نهادهای بین‌المللی را در کشور اجرا نمود. براساس آنچه گفته شد و به منظور رویارویی با کاستی‌های برنامه‌ریزی مرسوم که مبتنی بر رهیافت عقلانی جامع^۲ است، موضوع ارزش‌ها، هنجارها و اخلاق در کانون توجه صاحب‌نظران برنامه‌ریزی قرار گرفت.

۶.۱. پیچیدگی مسائل برنامه‌ریزی و رهیافت‌های رویارویی با آن

معرفت‌شناسی پدیده‌هایی که برنامه‌ریزی با آن مواجه است با علوم تجربی متفاوت است و در آن تأکید بر نوعی پژوهش مبتنی بر «حکمت عملی» است. (فلویر، ۲۰۰۴: ۲۸۳) پیچیدگی و چندبعدی بودن فرآیند شناخت در برنامه‌ریزی، آن را از دیگر عرصه‌های علوم دقیقه متمایز می‌سازد و پیچیدگی‌های خاص خود را بازتولید می‌کند. رهیافت‌های مبتنی بر حکمت عملی تلاش‌های منضبطی هستند که در سیر تحول تفکر و عمل برنامه‌ریزی در سطح جغرافیایی شهر و منطقه، ابزارها و روش‌های ویژه خود را تولید کرده و در پی چیرگی بر این دسته از پیچیدگی‌ها برآمده‌اند و هر کدام کمابیش موفقیت‌هایی نیز به دست آورده‌اند. اما پیچیدگی، عدم قطعیت^۳، ابهام و وجود پیوندهای درونی مابین مشکلات برنامه‌ریزی، یافتن راه‌حل برای آنها را بسیار دشوار ساخته است. در آغاز سده بیست و یکم به نظر می‌رسد رهیافت‌های نوین برنامه‌ریزی همچون برنامه‌ریزی همکارانه و برنامه‌ریزی

1. Coner and Dovers
2. Rational Comprehensive Approach
3. Uncertainty

مشارکتی در راستای تقویت حکمت عملی برنامه‌ریزی شکل گرفته‌اند. (فلویر، ۲۰۰۴) در جهان پیچیده و سرشار از عدم قطعیت‌هایی که شناخت پیدا کردن نسبت به پدیده‌ها امری است دشوار، ادراک انسانی در رویارویی با مشکلات بسیار مهم است و می‌تواند تفسیرهای مختلفی از نحوه رویارویی با پدیده‌ها داشته باشد. حکمت عملی با به رسمیت شناختن این پیچیدگی‌ها برخلاف رویکردهای ساده‌انگارانه می‌تواند راهنمای عمل مناسبی برای اتخاذ تصمیم باشد و دریافت ساده‌انگارانه از جهان را کنار می‌نهد. برنامه‌ریزی در ابتدای شکل‌گیری خود و مبتنی بر تفکر خطی در پی شناسایی روابط علی حاکم بر پدیده‌های برنامه‌ریزی بود و تلاش می‌کرد به شکل ساده‌انگارانه‌ای راهکارهایی برای رویارویی با مشکلات برنامه‌ریزی بیابد. این فرآیند مشکل‌یابی، ماهیتی نسبتاً ساده داشت و پدیده‌ها را بدون پیچیدگی و نامعلومی‌های حاکم بر جهان برنامه‌ریزی ارزیابی می‌کرد. (فالودی، ۱۹۷۳: ۱۳۷)

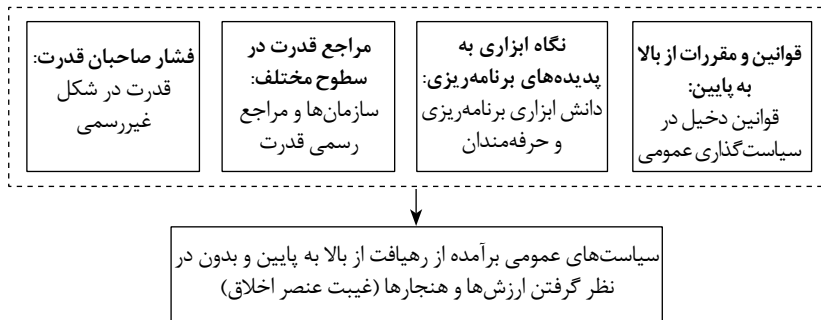
اگر قطعیت بر پدیده‌های برنامه‌ریزی حاکم بود می‌توان ادعا کرد چنین رهیافت ساده‌انگارانه‌ای می‌تواند شناختی از جهان واقعی داشته باشد، و در نتیجه برنامه‌های جامع نیز اثربخش باشند. اما مشکلات و پدیده‌ها در برنامه‌ریزی ساده نیستند و ممکن نیست بتوان آنها را به تعداد محدودی از روابط علی و متغیرها - مشابه علوم تجربی - تقلیل داد. در شرایطی که پیچیدگی و نامعلومی بر محیط برنامه‌ریزی حاکم است رهیافت‌های سنتی توانایی گشودن مشکلات برنامه‌ریزی را نخواهد داشت.

۷. معرفی مدل برنامه‌ریزی با تأکید ویژه بر هنجارها و ارزش‌ها و اخلاق

موضوع اخلاق در فرآیند سیاست‌گذاری عمومی مبتنی بر هنجارها از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و عناصری همچون باورها، بینش‌ها، ارزش‌های جامعه، قدرت و پشتیبانی گروه‌های ذی‌نفع و اجتماعی را مورد توجه قرار می‌دهد. (پرسل، ۲۰۰۹) ارزش‌های جامعه از سوی مراجع مختلفی تعیین می‌شوند که گاه می‌تواند در تعارض با یکدیگر باشند. امر سنتی در برابر امر نوین، امر علمی در برابر امر شهودی و فشار حاکمیت از طرف صاحبان قدرت، حمایت و عدم حمایت از سوی گروه‌های ذی‌نفع و قوانین و مقررات از طرف سازمان‌ها و مراجع قانونی می‌تواند گاه در مقابل هم قرار گیرد و فرآیند سیاست‌گذاری

عمومی را پیچیده سازد. مدل فرآیند سیاست‌گذاری عمومی که حکمت عملی را هم مدنظر قرار می‌دهد فرآیند سیاست‌گذاری را فرآیندی پیچیده و چندبعدی^۱ می‌داند که عوامل متعددی در آن ذی‌مدخل هستند. نمودار زیر (شکل ۳) مدل تک‌بعدی فرآیند سیاست‌گذاری عمومی و عوامل مؤثر بر آن را نشان می‌دهد. گفتنی است برخلاف شکل زیر عوامل مؤثر بر فرآیند سیاست‌گذاری، در هم‌تنیده هستند و بر یکدیگر اثر می‌گذارند. مشروعیت قانونی^۲ فرآیند سیاست‌گذاری در بستر جامعه‌ای که برنامه‌ریزی در آن رخ می‌دهد نمی‌تواند مغایر با اعتقادات و ارزش‌های جامعه باشد و ضمن آنکه تأثیر ارزش‌ها را می‌توان به‌طور مجزا مورد بررسی قرار داد. موضوع دیگر در فرآیند سیاست‌گذاری میزان آزادی اراده‌ای است که در حکمت عملی هم بدان پرداخته شده که در آن تصمیم‌سازان باید بتوانند بدون فشار سیاست‌گذاران عمومی فعالیت داشته باشند و برقراری حکومت قانون در این زمینه بسیار مهم است؛ یعنی اولویت با قوانین و مقررات می‌باشد. هر چند ممکن است مبتنی بر آموزه‌های حکمت عملی سیاست‌گذاری در جامعه‌ای بر مبنای هنجارهای دینی باشد و البته در تمامی این موارد، سایر عوامل مؤثر نیز حضور دارند و آثاری از خود بر فرآیند سیاست‌گذاری باقی می‌گذارند. اما اثر آنها عمدتاً متأثر از عامل اصلی است. نکته‌هایی که در مدل تک‌بعدی فرآیند سیاست‌گذاری نمی‌توان ردیابی کرد و مشارکت نداشتن ارزش‌ها و مردم به‌طور مستقیم در فرآیند تصمیم‌سازی و نداشتن نقش در تعیین سیاست‌ها از ویژگی بارز آن محسوب می‌شود.

۱۲۳

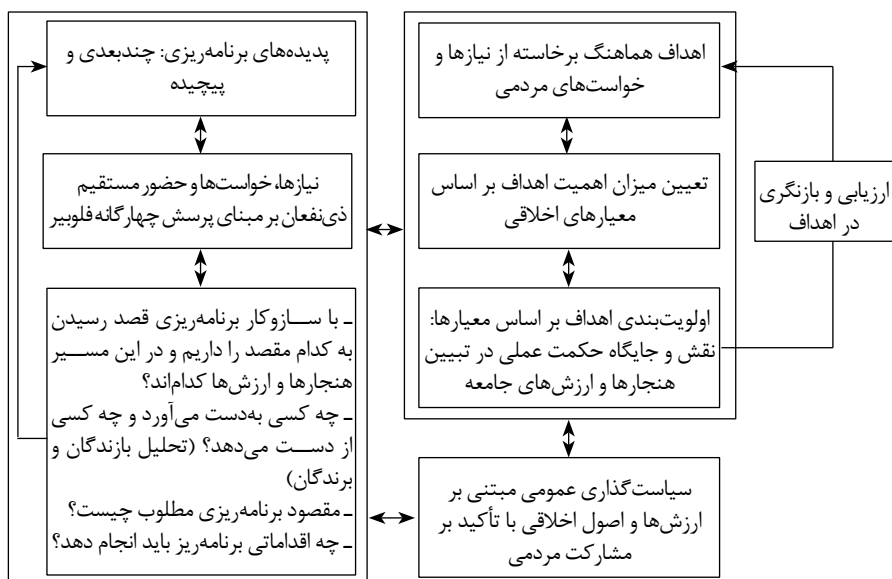


شکل ۳: نمودار سیاست‌گذاری بدون تأکید بر هنجارها (فقدان مقوله اخلاق در فرآیند سیاست‌گذاری)

در ادامه فرآیندی برای برنامه‌ریزی معرفی می‌شود که در آن مشارکت مردمی و

1. Complex and Multi-dimensional
2. Legitimacy

تأکید بر هنجارها و ارزش‌ها اهمیت بیشتری دارد و سیاست عمومی منتج از آن نیز چندبعدی و برآمده از خواست عمومی و نیازهای‌شان است و قانون در آن حاکم است. موضوع جنبه‌های اخلاقی هم به میانجی توجه به هنجارها و ارزش‌های جامعه محقق خواهد شد. فرایند برنامه‌ریزی در این مدل از مراحل گوناگون شکل گرفته است. هر یک از مراحل دارای دروندادهای^۱ و بروندادهای^۲ هر مرحله متشکل از عناصر اثرگذار بر سیستم عمومی همچون ارزش‌ها و تحلیل قدرت در جامعه است. (شکل ۴)



شکل ۴: سیاست‌گذاری عمومی در برنامه‌ریزی مبتنی بر زمینه‌های اخلاقی (نگارندگان بر اساس فلویبر، ۲۰۰۴)

حال می‌توان از مدل مذکور در تعیین اهداف برنامه‌های پنج‌ساله توسعه استفاده نمود. شاید بتوان مهم‌ترین نکته این مدل را توجه به خواست‌های مردم در برنامه‌ریزی دانست. چرا که اساساً برنامه‌ریزی در راستای افزایش رفاه مردم جامعه صورت می‌پذیرد و لازم است مسائل اجتماعی در اولویت برنامه‌ریزی قرار بگیرد. این در حالی است که مسائل نخبگان همواره در اولویت برنامه‌ریزی توسعه قرار دارد. چارچوب برنامه‌ریزی پسا اثبات‌باور، هیچ‌گونه سیاست و برنامه توسعه‌ای را به شکل مطلق معرفی نمی‌کند و مبتنی بر نمودار

1. Input
2. Outputs

بالا هر سطح فضایی می‌تواند بر اساس شرایط خود و ویژگی‌های زمینه‌ای مختص خودش، مسیر توسعه مجزایی داشته باشد. بر اساس این رهیافت، در سیاست‌گذاری توسعه بر نقش مهم و کلیدی ظرفیت‌های محلی و منطقه‌ای تأکید می‌شود و سیاست‌های متناسب با ساختار اجتماعی و ویژگی‌های زمینه‌ای جامعه مورد برنامه‌ریزی در دستور کار قرار می‌گیرد. در واقع مسیر توسعه می‌تواند بر مبنای جغرافیاهای مجزا، اشکال متنوعی به خود بگیرد و گزینه‌های توسعه و اقتصاد متنوع‌تری که به‌صورت بهینه‌تری با خواست‌ها و نیازها و هنجارهای سطوح فضایی مختلف پیوند دارد، ارائه نماید. اما برخلاف این رهیافت، در برنامه‌های توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به‌ویژه برنامه‌های سوم و چهارم بعد از انقلاب، شرایط زمینه‌ای و قیود رسمی و غیررسمی چندان مورد توجه نبوده و برنامه‌ریزی نخبه‌گرایانه فن‌سالار، راهنمای فعالیت‌های توسعه‌ای بوده است.

۸. جمع‌بندی

رهیافت برنامه‌ریزی با تأکید ویژه بر اصول اخلاقی رویکردی در مطالعه پدیده‌های مورد برنامه‌ریزی است که بر هنجارها و خواست‌های مردم و قدرت تمرکز می‌کند. این نظریه مبتنی بر تفاسیر معاصر مفهوم عملیاتی اخلاق است، که می‌توان آن را «حکمت عملی» نامید. مبتنی بر این رهیافت توانایی اندیشیدن و عمل کردن بر اساس ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی اخلاقی محسوب می‌شود. بر اساس آنچه فلویبر نیز تأکید داشته است این رهیافت به‌صورتی مؤثر پاسخ‌هایی را برای چهار پرسش ارزشی - عقلانی و برای مسائل ویژه در مطالعات پدیده‌های مورد برنامه‌ریزی فراهم می‌کند:

نخست؛ با سازوکار برنامه‌ریزی قصد رسیدن به کدام مقصد داریم و در این مسیر هنجارها و ارزش‌ها کدام‌اند؟

دوم؛ چه کسی به‌دست می‌آورد و چه کسی از دست می‌دهد؟ (تحلیل بازندگان و برندگان)

سوم؛ مقصود برنامه‌ریزی مطلوب چیست؟

چهارم؛ برنامه‌ریز چه اقداماتی باید انجام دهد؟

نتیجه این رهیافت توجه به واقعیت و کاربست برنامه‌ریزی است که منجر به توجه به قدرت و ارزش‌ها در جامعه می‌شود و اینکه چه نتایجی در پی دارند و اینکه چگونه قدرت و ارزش‌ها می‌توانند تغییر یابند تا نتیجه حاصل شده نیز متفاوت شود. این رهیافت بیان

می‌کند که برای این‌که موقعیت‌های بازیگرانِ اثرگذار بر فرآیند سیاست‌گذاری عمومی شفاف^۱ شود، ابتدا باید فرآیند تدوین سیاست‌ها در برنامه‌ریزی و افراد دخیل در آن روشن و شفاف باشد. چنین شفافیته دغدغه اصلی برای پژوهش برنامه‌ریزی است و اتصال مهمی را با واقعیت موجود ایجاد می‌نماید.

پیامدهای روش‌شناختی^۲ برای به‌کارگیری رهیافت حکمت عملی، که در آن اخلاق از جایگاه بسیار مهمی برخوردار است، می‌توان تصور کرد. به‌شکل فشرده بحث‌های روش‌شناختی^۳ زیر را باید به‌عنوان مسیر حرکت به‌سمت دخیل کردن اخلاق در فرآیند برنامه‌ریزی در نظر گرفت:

- تمرکز بر ارزش‌ها و هنجارها و باید و نبایدهای حاکم بر جامعه مورد برنامه‌ریزی؛
- پررنگ بودن تحلیل نقش و جایگاه قدرت در تحلیل فرآیند سیاست‌گذاری عمومی به‌عنوان مفهومی پایه و بنیادین؛

- فهم واقعیت موجود بر اساس رهیافت مبتنی بر پیچیدگی و چندبعدی دیدن پدیده‌ها و در واقع کشف ربط عملی^۴؛

- عملکرد و خروجی سیستم برنامه‌ریزی در رابطه با تحلیل جایگاه اخلاق نسبت به سایر عناصر همچون بینش‌های نهان برنامه‌ریزی، از اهمیت بیشتری برخوردار است؛
- زمینه‌مند بودن برنامه‌ریزی مبتنی بر اصول اخلاقی

- مهم بودن روندهای تدوین سیاست‌های عمومی و نقش و جایگاه مردم و خواست‌های آنها

- دوگانه مرسوم عملیت^۵ و ساختار^۶ کم‌رنگ شده و در مقابل آن رابطه دیالکتیکی حاکم بر عامل و ساختار مدنظر قرار گیرد.

از دستاوردهای اختیار دیدگاه اخلاقی در رابطه با نقد برنامه‌های توسعه، تبیین فرآیند آموزش و مشارکت در فرآیند برنامه‌ریزی و دگرگونی نقش برنامه‌ریز است که در نظام فکری پسا اثبات‌باور نقش تسهیل‌گر را ایفا می‌کند و ارزش‌ها و هنجارهای جامعه مَقوم برنامه‌ریزی محسوب می‌شوند و نه عامل فرعی برنامه‌ریزی. در برنامه‌های توسعه پنج‌ساله

-
1. Clarified
 2. Methodological Implication
 3. Methodological Guideline
 4. Practical Relevance
 5. Agency&
 6. Structure

میان‌مدت، اخلاق، موضوعی است که بدان توجه نشده است، اما فرآیند سیاست‌گذاری معرفی شده در این مقاله به شکل‌گیری و ساختاردهی مجدد این برنامه‌ها بر مبنای ارزش‌ها و خواست‌های مردم و واقعیت‌های اجتماعی، کمک خواهد کرد. کنش راستین در ارتباط با این برنامه‌ها، افزون بر کنش کاربردی مبتنی بر داده‌ها، می‌باید به‌عنوان هدایت‌گر اجتماعی بسیار مهم نیز عمل نماید و میل‌های متعارض در جامعه را هماهنگ نماید.

منابع

۱. احمدی امویی، بهمن. (۱۳۸۵). *اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران*. تهران: انتشارات گام نو. چاپ اول.
۲. استیگلیتز، جوزف. (۱۳۸۷). *جهانی‌سازی و مسائل آن*. حسن گلریز. تهران: نشر نی. چاپ چهارم.
۳. آرچی، بوگی. (۱۳۹۳). *نظریه برنامه‌ریزی: از مناظره سیاسی تا بازسازی روش شناختی*. بهزاد ملک‌پور اصل. تهران: انتشارات آرمانشهر.
۴. پایا، علی. (۱۳۹۵). چگونه می‌توان کارآیی علوم انسانی را افزایش داد؟ بحثی در امکان‌پذیری و راهکارهای عملی. *روش‌شناسی علوم انسانی*. شماره ۸۶.
۵. عبدی دانش‌پور، زهره. (۱۳۸۷). *درآمدی بر نظریه‌های برنامه‌ریزی شهری با تأکید ویژه بر برنامه‌ریزی شهری*. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۶. فلویبر، بنت. (۱۳۹۸). *تحقیق برنامه‌ریزی فرونتیک: تأملات نظری و روش شناختی*. نریمان جهانزاد. مشهد: انتشارات کتابکده کسری.
۷. قائمی‌نیا، علی‌اصغر. (۱۳۹۵). *رد پای برنامه‌های تعدیل اقتصادی در سیاست‌گذاری اقتصادی ایران. راهبرد توسعه*. شماره ۴۵.
۸. نورث، داگلاس. سی. (۱۳۸۵). *نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی*. محمدرضا معینی. تهران: انتشارات سازمان برنامه و بودجه. چاپ دوم.

9. Afshar, F. & K. Pezzoli. (2001). Integrating Globalization and Planning. *Journal of Planning Education and Research*. 20(3). 277-280.
10. Allmendinger, P. (2001). *Planning in Postmodern Times*. London: Routledge.
11. Allmendinger, P. (2002). Towards a Postpositive Typology of Planning Theory. *Planning Theory*. 1(1).
12. Allmendinger, P. & M. Tewdwr-Jones. (2002). *Planning Futures: New Directions for Planning Theory*. Psychology Press.
13. Connor, R. & S. Dovers. (2004). *Institutional Change for Sustainable Development*. Edward Elgar Publishing, Inc.
14. Forester, J. (2013). On the Theory and Practice of Critical Pragmatism: Deliberative Practice and Creative Negotiations. *Journal of Planning Theory*. No. 12.
15. Fainstein, S. S. (2000). New Directions in Planning Theory. *Urban Affairs Review*. 35(4).
16. Faludi, A. (1973). *Planning Theory*. Oxford: Pergamon.
17. Faludi, A. (1987). *A Decision Centred View of Environmental Planning*. Oxford: Pergamon.
18. Feldman, M. M. A. (1995). Regime and Regulation in Substantive Planning Theory. *Planning Theory*. No. 14. 65-95.
19. Feldman, M. M. A. (1996). Science in Planning Theory and Planning: A Regulation Approach. *Planning Theory*. No. 15.
20. Gunder, M. (2006). Sustainability: Planning's Saving Grace or Road to Perdition?. *Journal of Planning Education and Research*. 26(2).
21. Gunder, M. & J. Hillier. (2007). Planning as Urban Therapeutic. *Environment and Planning*. 39(2).

22. Gunder, M. & J. Hillier. (2009). *Planning in Ten Words or Less*. Farnham: Ashgate.
23. Gunder, M. (2010). Planning as the Ideology of (Neoliberal) Space. *Planning Theory*. 9(4).
24. Losee, R. & K. A. Worley. (1993). *Research and Evaluation for Information Professionals*. San Diego: Academic Press.
25. Habermas, J. (1984). *The Theory of Communicative Action*. Vol. 1. Cambridge: Polity Press.
26. Habermas, J. (1987). *The Theory of Communicative Action*. Vol. 2. Cambridge: Polity Press.
27. Harvey, D. (1997). *Justice, Nature and the Geography of Difference*. Wiley-Blackwell.
28. Healey, P. (2003). Collaborative Planning in Perspective. *Planning Theory*. 2(2).
29. Hillier, J. (2003). Agonizing over Consensus – Why Habermasian Ideals Cannot be Real. *Planning Theory*. 2(1).
30. Hubert, L. Y. (2007). Another Planning Theory? Rewriting the Meta-narrative. *Planning Theory*. 6(3). 315-326.
31. Huxley, M. (2000). The Limits to Communicative Planning. *Journal of Planning Education and Research*. No. 19. 369-377.
32. Innes, J. (1995). Planning Theory's Emerging Paradigm: Communicative Action and Interactive Practice. *Journal of Planning Education and Research*. 14(3).
33. O'Neill, O. (2000). *Towards Justice and Virtue*. Cambridge: Cambridge University Press.
34. Paris, C. (ed.) (1982). *Critical Readings in Planning Theory*. Oxford: Pergamon Press.
35. Purcell, M. (2009). Resistance Neoliberalization: Communicative Planning or Counter – Hegemonic Movements?. *Planning Theory*. 8(2).
36. Reade, E. (1987). *British Town and Country Planning*. Milton Keynes: Open University Press.
37. Sanyal, B. (2002). Globalization, Ethical Compromise and Planning Theory. *Planning Theory*. 1(2). 116-123.
38. Swyngedouw, E. (2007). The Post-Political City. In: BAVO. (ed.). *Urban Politics now*. Rotterdam: NAi Publishers.
39. Thomas, M. J. (1982). The Procedural Planning Theory of A. Faludi. in C. Paris. (ed.) *Critical Readings in Planning Theory*. Oxford: Pergamon Press.
40. Watson, V. (2003). Conflicting Rationalities: Implications for Planning Theory and Ethics. *Planning Theory and Practice*. 4(4).